

بسم الله الرحمن الرحيم

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكَتْلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾ قَالَ هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِنَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ قَالَ اللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانًا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾ قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتِنَنِي بِهِ إِنَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَاذْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

رسیدیم به آیه ۶۱ که حضرت یوسف به برادرانش گفت: بروید آن برادر پدری تان را بیاورید تا من سهم او را بدهم. گفتند: قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ؛ ما قطعاً چنین کاری می‌کنیم و بالاخره آن قدر روی مخ پدرمان راه می‌رویم و او را می‌آوریم که معنی دقیق «سنراود» همین است.

عرض کردیم که حداقل سی ساله است؛ چون ۲۰ سال از آن ماجرا گذشته است و گفتیم بحث والدین جایگاه خاصی در مباحث دینی ما دارد!

﴿٦٢﴾: وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ *

با لفظ محترمانه غلامان را، فتیان (جوانمردان) می‌گوید: اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ؛ آن سرمایه‌ای را که آورده بودند در بارهایشان بگذارید لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ باشد بشناسند سرمایه‌شان را باشد که برگردند. که بفهمند و سرمایه‌شان را بشناسند و بفهمند چه کار کریمانه‌ای با آن‌ها شده است. این که چه جووری کریم محبت کسی را به خودش برگرداند، گاهی باید یک جووری بگذاریم که بعداً بفهمد، نه این که توی رویش این کار را بکنی!

علم اولیاء به آینده و عمل به ظواهر

مشخص است که یوسف و حتی یعقوب داستان را می‌دانند و این که قرار است این‌ها برگردند و این را خود قرآن می‌گوید که تمام این حالات و گریه‌های یعقوب با وجود این بود که خودش داستان را می‌دانست! منتها چرا این‌گونه عمل کرد، خواهیم گفت.

داستان باید این جور می‌شد که این‌ها باید برمی‌گشتند. شاید بپرسید که چرا یک کار دیگر نکرد؟ چون یوسف و یعقوب می‌دانند چه اتفاقاتی می‌افتد و این‌ها داستان را از قبل می‌دانند و الان مجری داستان هستند.^۲ و طابق النعل بالنعل داستان را اجرا می‌کنند.

(۶۳): فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا^۳ مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانًا نَكْتُلُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ وقتی به

سمت پدرشان برگشتند گفتند: بابای ما! این سهم غله از ما منع شده و این‌ها سهم بنیامین را نمی‌دهند، این برادرمان را با ما بفرست نَكْتُلُ؛ ما کیلو کنیم و کیل را بگیریم و ما قطعاً و جزماً حافظ او خواهیم بود. یک بار هم در ابتدای این سوره این‌ها گفتند: أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (۱۲)؛ یوسف را با ما بفرست و بردند در چاه انداختندش، حالا نوبت بنیامین است و قرار این است که باید صبر یعقوب به نصاب برسد.

همه این‌ها را در فضای وحی ببینید که وقتی وحی این‌گونه می‌گوید، در آخر کار این جور می‌آید؛ یعنی هم توحیدی که در این آیات به شدت موج است و این که یعقوب همه این‌ها را می‌داند، منتها مأمور به ظواهر است. یوسف هم در یک جاهایی مأمور به ظواهر و در جاهایی مأمور به بواطن است.

گاه هدف از دعا نفس تضرع است

این که یعقوب می‌داند و گریه می‌کند. اگر آن ولی خدا می‌داند که چه بخواد چه نخواهد به او می‌دهند، پس چرا می‌خواهد؟ برای این که از این تکبر و تعنت بیرون بیاید. این که از خدا نخواهند خوب نیست و خدا می‌خواهد که خواهند. خود همین تضرع خوب است. گریه باید کرد چون خدا دوست دارد که قَلُولًا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا (انعام: ۴۳)؛ چرا وقتی باس ما می‌آید تضرع و عجز و لابه نمی‌کنند؟ گاهی عجز و لابه مذموم است و

گاهی چون تو دوست داری من عجز و لابه می‌کنم! گاهی حال ایوب اقتضا می‌کرده که سکوت کند و چیزی نگوید و گاهی حال اقتضا می‌کرده که تضرع کند. نه این که از این بلایی که به من دادی من بیچاره شدم، بحث

این که کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه ماند در نبشتن شیر شیر

اتفاقاً وحی وقتی در این موارد تاریخ را گزارش می‌کند، همه را در این بستر می‌بینی که یعقوبی این حرف‌ها

را می‌زند که کل داستان را می‌داند! قرآن می‌گوید: یعقوب دارد در بستری حرکت می‌کند که **وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِّمَا**

عَلَّمْنَاهُ (۶۸)؛ به خاطر آن چیزی که به او یاد دادیم همه چیز را می‌دانست، ولی داشت حکم به ظواهر می‌کرد؛

مثلاً باید شما پیمان بدهید و این را ببرید! شما از یک در وارد نشوید که چشمتان نزنند! و در گزارش قرآن

می‌بینید که ذره ذره توحید را گام به گام در بجه‌هایش اشراب می‌کند و یک لحظه کوتاه نمی‌آید که این‌ها در

این مقام شامخ هستند و چنین می‌کنند!

(۶۴): **قَالَ هَلْ أَمْنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**؛ آیا

ایمن باشم از شما بر او؟ من برادران را هم به اطمینان به شما سپردم!

یعقوب به آن‌ها می‌سپارد ولی می‌گوید خدا بهترین حافظ است.

این عبارات را حتماً در قرآن دیدید که خدا خیر الفاتحین و خیر الناصرین و خیر الغافرین و خیر الرازقین و

خیر الفاصلین که «خدا از همه بهتر است» وجود دارد. این اجمالاً ثابت می‌کند که کس دیگری هم حافظ و رازق

و ناصر هست ولی در فضای آیات، بیانات توحیدی قرآن معلوم است.

داستان گویبی به گزارش و حیانی

در داستان فرو نروید! داستان خیلی مهم نبود. وقتی می‌پرسند داستان یوسف را بلدی نه این که قصه بگویی و

الا چه فرقی با قصه حسین کرد شبستری دارد؟! اهمیت داستان نبی به گزارش و حیانی از آن است. قصه برای

بچه‌ها نیست. اصلاً فیلم حضرت یوسف نمی‌تواند **وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِّمَا عَلَّمْنَاهُ** را بیان کند و بگوید در بستری یعقوب

حرکت می‌کند که همه چیز برای او معلوم است. اصلاً فیلم کشش بیان این چیزها را ندارد و حتی کشش عموم

مردم این نیست که بخواهند این چیزها را بفهمند! داستان انبیاء را باید به گزارش وحیانی از آن گوش کرد.

از این طرف دارد **فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا** و از آن طرف **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ (۶۷)**، این دو فضا در این داستان همیشه در کنار هم‌اند؛ یعنی او بهترین است؛ یعنی کسان دیگری هم هستند. کلاً این فضا در قرآن هست که این‌ها هستند ولی فقط مال خداست. قرآن دائم این دو فضا را در کنار هم باز می‌کند: مثلاً در ص ۱۰۰ (نساء: ۱۳۹) و ۵۵۵ (منافقون: ۸)

عزت تنها از آن خداست

(نساء: ۱۳۹): **الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْبَتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا**؛ آیا کسانی که کافرین را اولیا و دوست خود گرفتند، نه مؤمنین را، دنبال چه می‌گردند؟ آیا عزت می‌خواهند؟ ولی **فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا**؛ عزت همه‌اش مال خداست. همه خیرات مال خداست. این‌ها ملک طلق خداست. چرا خودت را به این مقام مسئول می‌چسبانی؟ از این همپالکی شدن چه توقعی داری؟ آیا برای این که عزتی به دست آوری؟

می‌بینید گاهی قرآن این فضا را باز می‌کند که عزت فقط مال خداست. **أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (بقره: ۱۶۵)**، **وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (فتح: ۷)**؛ همه چیز سپاه و ستاد خداست.

مؤمن مجرای فیض الهی است

(منافقون: ۸-۷): **هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا**؛ یک عده از این منافقین می‌گفتند: به اطرافیان پیامبر خرجی ندهید تا این که از دور او پراکنده شوند. **وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ**؛ همه گنج‌های آسمان و زمین در اختیار خداست ولی این‌ها نمی‌فهمند! بعد می‌گویند:

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ؛ می‌گویند که اگر به مدینه برگردیم می‌ریزیمشان بیرون! وَاللَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ عزت برای خدا و رسول و مؤمنین است.

یک آیه می‌گوید همه عزت مال خداست و یک آیه می‌گوید: عزت مال خدا و رسول و مؤمنین است. هم آن آیه که عزت را به خدا منحصر می‌کند درست است و هم این آیه که عزت را پخش می‌کند. جمع‌بندی آن این می‌شود که این‌ها مجری فیض عزت و قدرت الهی هستند؛ یعنی خدا از فیض خودش می‌دهد و این‌ها اجرا می‌کنند. این‌ها فقط **کانال فیض** هستند.

لذا گاهی می‌گوید: یعنی بقیه هم حافظ هستند و او بهترین حافظ است و بهترین مکرکننده است: وَقَدْ مَكَرُوا مَكَرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكَرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكَرُهُمْ لِيَتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ (ابراهیم: ۴۶)؛ همه مکر می‌کنند در منظر خداست؛ یعنی با سپاه خدا دارند مکر می‌کنند برای این که مکرشان کوه‌ها را جابجا کند، ولی می‌گوید: والله خیر الماکرین؛ مکر خدا روی دست همه می‌زند، ولی بیان توحیدی‌تر همین آیه **إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ** است که هیچ حکمی در عالم اجرا نمی‌شود مگر حکم الله! همه این‌ها را باید در چنبر توحیدی نگاه کرد.

يعقوب می‌گوید من دارم این را به دست شما می‌سپارم ولی **فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا**، یا من این توصیه را به شما می‌کنم ولی نه این توصیه من و نه این سپردن من به شما چیزی است؛ چون **فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا**. این فضا را نگاه دارید و آیات را در این فضا ببینید.

(۶۵): **وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانًا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ***

قبل از این که کالایشان را باز کنند، پیشنهادها را به پدرشان می‌دهند. **وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ**؛ وقتی متاعشان را باز می‌کنند پول کالایشان به آن‌ها پس داده شده **قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي**؛ می‌گویند: پدر چه دیگر می‌خواهی؟ **هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا**؛ این بضاعت ماست که به ما برگردانده شده **وَنَمِيرُ أَهْلَنَا**؛ برای اهلمان آذوقه می‌آوریم **وَنَحْفَظُ أَخَانًا**؛ از برادرمان حفاظت می‌کنیم **وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ**؛ کیل یک شتر

دیگر را هم می‌گیریم **ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ**؛ این چیزی که ما آوردیم خیلی کم بود! یا این که برای عزیز مصر به آن بزرگی این پیمانہ کمی است و یک شتر دیگر به ما می‌دهد که بیاوریم.

(۶۶): **قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ**

عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ؛ می‌گوید: من او را با شما نمی‌فرستم (یعقوبی که همه داستان را می‌داند، دارد **عمل به ظواهر** می‌کند) شما رفتید یک بچه را ضایع کردید و حالا این را می‌خواهید ببرید! من این را به شما نمی‌سپارم مگر این که **مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ**؛ پیمان اکیدی از شما بگیرم **لَتَأْتُنَّنِي بِهِ**؛ که حتماً می‌آوردیدش. پیمان و قول و قسم^۷ اهمیت داشته. **إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ**؛ مگر آن که گرفتار حادثه‌ای شوید؛ (مثل این که در قراردادهای یک بحث Force majeure (حوادث غیر مترقبه) می‌گذارند). **فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ**؛ می‌گوید: من طبق ظواهر اگر می‌خواهم این بچه را هم به شما بسپارم، با این که می‌دانم داستان چیست طبق ظواهر باید پیمان بگیرم. بعد از این که از آن‌ها پیمان می‌گیرد می‌گوید: **قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ**؛ بین ما خدا وکیل است.

(۶۷): **وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ**

الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛*

مرز خرافه و غیر خرافه

وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ؛ فرزندانم! از یک در وارد نشوید و از چند در وارد شهر شوید. این توصیه دو توجیه

می‌تواند داشته باشد: ۱- بالاخره در مملکت قحطی زده ده تا جوان خوشگل خوش تیپ^۸ که با هم برادرند از یک در وارد شوند، ممکن است چشم بخورند. بعضی فکر می‌کنند بحث چشم‌زخم بحثی خرافی است. **مرز خرافه و**

غیر خرافه را صادق مصدق تعیین می‌کند. اگر در آیات انتهایی سوره قلم دارد: **وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا**

لِيُزِلُّوكَ بِأَبْصَارِهِمْ؛ نزدیک بود که این کفار بعد از همه این جریانات می‌خواستند توی پیغمبر را چشم‌زخم بزنند و نزدیک بود با چشم زخم تو را هلاک بکنند.

چشم زخم و سحر هست، و دست شما نیست که بگویید هست یا نیست!

در آیه ۱۰۲ سوره بقره داریم **فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ**؛ با سحر بین زن و شوهر اختلاف می‌انداختند. درست است که **وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ**؛ هر ضرری برسد به اذن الله انجام می‌شود ولی مثل این است که من چاقو پرت کنم توی صورت شما و به اذن الله می‌برد و می‌تواند هم نبرد ولی خدا در چاقو این تأثیر را قرار داده که ببرد.^۹

توجیه دیگر آن که از آیات بعد می‌توان در آورد این بوده که آن زمان ایست‌های بازرسی‌ای بوده که کنترل می‌کردند که چه کسی دارد وارد مصر می‌شود؛ یعنی خلاصه از افراد یک تستی می‌گرفتند که بعداً خود برادران می‌گویند که شما که می‌دانستید ما اهل دزدی نبودیم. به هر حال برای این که حساسیت ایست‌های بازرسی را جلب نکنند، یعقوب به آن‌ها گفته که از درهای پراکنده بروید که به شما گیر ندهند.^{۱۰}

این نحوه داستان‌گویی قرآن است که این توصیه را می‌کند که **وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ** ولی بعد می‌گوید **وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ**؛ من کفایت نمی‌کنم شما را از هیچ چیز. من فقط توصیه می‌کنم. یک مشاوره توحیدی با یک مشاوره غیر توحیدی فرق دارد. مشاور توحیدی^{۱۱} می‌گوید: این چیزی که به عقل ناقص می‌رسد این است که این کار و این کار را بکن، ولی همه چیز دست خداست؛ **مِنْ شَيْءٍ**؛ یعنی هیچ چیزش را من نمی‌توانم کفایت کنم و اتفاقاً داستان نشان داد که همین هم شد؛ یعنی این توصیه به درد نخورد و بنیامین را گرفتند. خدا هم اتفاقاً در ادامه داستان همین را می‌گوید.

معنای توکل

إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ؛ (إن نافیه) حکم نیست مگر برای خداست؛ این که چه کسی حکم کند و این که چه می‌شود دست خداست. این که چه رقم می‌خورد دست خداست. **عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ**. توکل برای ما یک چیز ناقص و عجیب و غریبی است! می‌گوییم در خانه را قفل می‌کنیم، بعداً توکل می‌کنیم؛ یعنی تا این جایش کار خودمان است و باقی آن دیگر با خدا! یعنی تا آن جایی که عاقل می‌رسد با خودم، باقی آن با خدا.

اگر روایت داریم که پرسیده من اسبم را ببندم و بیایم نماز، یا ببندم و توکل کنم؟ گفته‌اند: **إِعْقَلْ وَتَوَكَّلْ**؛ ببند و توکل کن. نه این که اول ببند و بعد توکل کن! معنی دقیق آن را مولوی کرده: **با توکل زانوی اشتر ببند**؛ یعنی همان موقع که می‌بندی با توکل ببند! همان موقعی که می‌بندی با توکل ببند. این که این قفل قفل باشد هم کار خداست که اگر خدا نخواهد این قفل هم قفل نیست. این که دارو شفا باشد به اذن و اراده خداست، لذا **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ**؛ اصلاً حکمی جز حکم خدا نیست. **عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ**؛ فقط به خدا توکل می‌کنم. این یعنی گره زدن خود به خدا و این‌ها موج‌های توحیدی است که دارد در این سوره حرکت می‌کند.^{۱۲} **وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ**؛ نه تنها من که هر متوکلی باید این کار را بکند. چه کسی وکیل می‌گیرد؟ کسی که توان دفاع از خودش را ندارد. وقتی بحث این است که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ** (فاطر: ۱۵)؛ همه شما فقیر هستید.

فقیر به معنی بی‌مال نیست و به بی‌مال فاقد گفته می‌شود و در قرآن هم با عبارت «فَقَدَ» از آن یاد می‌شود و فقیر یعنی کسی که ستون فقراتش شکسته؛ یعنی روی پای خودش نمی‌تواند بایستد **يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ**؛ همه شما ستون فقراتتان شکسته که نمی‌توانید روی پای خودتان بایستید. **وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ**؛ خدا بی‌نیاز است. اگر کسی توان دفاع از خودش را ندارد وکیل می‌گیرد.

تازه بحث توکل مراتب پایین است و تا رضا و تسلیم بالا می‌رود.^{۱۳} بحث توکل تا آن جایی است که طرف از وکیلش چیزی می‌خواهد اما می‌شود کسی در مقامی باشد و حتی گاهی در مقامی باشد که چیزی نخواهد و این جا دیگر بحث «پسندم آن چه را جانان پسندد» است^{۱۴} و این مقام بالاتری است.

(۶۸): **وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَدُوٌّ عَلِيمٌ لِمَا عَلَّمَنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**

از همان جایی که پدرشان گفت رفتند (فرمان پدر را گوش کردند) ولی وقتی رفتند هیچ کدام از توصیه‌های پدر کفایت نکرد **إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا**؛ فقط یک حاجتی در نفس یعقوب بود که داشت برآورده

می شد و آن این که داستان داشت به سمتی می رفت که یعقوب یوسف را ببیند. در این داستان بحث غم فراق نیست و این که حضرت یعقوب آن قدر عاطفی باشد که ۲۰ سال گریه کند! این بحث صرفاً عاطفی نیست، بلکه خدا دوست داشته او گریه کند و او هم داشته گریه می کرده و آن قدر گریه کرده که **وَإَبْيَضَتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ (۸۴)**؛ دیگر چشمانش سفید شده.

می بینید کلاس داستان با داستان های معمولی چقدر فرق می کند!

علم از خداست و عالم کانال فیض

وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ؛ همه داستان را از سر تا ته او می دانست و بعد برای این که به خدا تنه نزنند می گوید: **لِمَا عَلَّمْنَاهُ**؛ ما یادش داده بودیم و این توحیدی است که در همه آیات می توانید پیدا کنید که وقتی بحث معلم قرآن می شود می گوید: **الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ**؛ خدا معلم قرآن است. زبان این معلم جزء سپاه و ستاد خداست و خدا معلم قرآن است. در آیات دین می گوید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ**؛ قرارداد را بنویسید **وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ**؛ یک کاتبی به عدل بنویسد **وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ**؛ کاتب ابا نکند از نوشتن که مثلاً من وقت ندارم **كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ**؛ کما این که خدا به او یاد داده (بقره: ۲۸۲). این سوادت که مال خودت نیست که اینقدر قیافه می گیری!^{۱۵}

وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ اکثری مردم اصلاً این حرفها را نمی فهمند!

گریه برای فروریختن تکبر

یعقوب داستان را می دانسته و این جووری داشته پیش می برده؛ چون مأمور به ظاهر بوده و بعد هم می گفته: **وَمَا أَعْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أُلْحَقْتُكُمْ إِلَّا اللَّهُ**؛ من کاره ای نیستم و باید از این تکبر و تعنت هم خارج می شده و لذا گریه و التماس هم می کند؛ چون که باید بکند!^{۱۶}

صلوات!

۱. سؤال شده که اگر شوهرمان چیزی گفت و مادرمان چیز دیگری گفت، چه کنیم؟ جواب این است که مشکل اول سر این چیزها به وجود نمی‌آید و گیر ما در جاهایی عقب‌تر از این قضیه احسان به والدین است. این یک شیطنتی است که در وجود آدم پیدا می‌شود که می‌آید عالمانه شقوق مختلف این را بررسی می‌کند، بدون این که تکلیف خودش را این وسط پیدا کند. حالا اگر چنانچه شوهر من این را و مادر من آن را به من گفت، بین شوهر و مادر؛ یا زن و مادر کدام را باید انتخاب کنم؟ اگر مادر گفت برو زنت را طلاق بده، تکلیف چیست؟ رفتن درون این بحث‌ها کاری که با آدم می‌کند، شانه خالی کردن است. ما در احسان به والدین گیرمان جای دیگر است! گاهی در بد و بیراه گفتن و حتی دست بلند کردن است! هر کسی راه افتاد، ادامه راه را خود خدا به او نشان خواهد داد که مثلا در این مورد احسان به والدین چه جوری می‌شود؟! اما کسی که مقدماتش را رعایت نمی‌کند و می‌خواهد سر بزنگاه تکلیف خودش را بفهمد! نمی‌شود! اتفاقاً بزنگاه‌ها جایی است که شیطان خرخره می‌گیرد!

وقتی قرآن می‌خواهد جنگ احد را گزارش بکند، می‌گوید: انما (فقط) اِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا (آل عمران: ۱۵۵)؛ یعنی این‌ها در فاصله بدر تا احد یک کارهایی کردند که در بزنگاه جنگ احد شیطان پایشان را لغزاند. این جور نیست که کسی در بینات رعایت نکند و در بزنگاه‌ها از خدا توقع هدایت داشته باشد! صبح از تو نان می‌خواهند، مگر چه می‌خواهند؟ اگر این کار را کردی و حرص ندادی، آن موقع در یک شرایط غیر عادی قرار نمی‌گیری، یا اگر قرار گرفتی تکلیف خودت را می‌دانی و خدا یک جوری به تو القاء می‌کند که وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ (تغابن: ۱۱)؛ خدا این جوری است که اگر کسی به علمش عمل کرد در نادانسته‌ها خدا او را کفایت می‌کند. اصلاً ممکن است به جای این که تو تصمیم‌گیری یک جور دیگر ماجرا را حل بکند. اینقدر وارد مشتقات این بحث شدن، شیطنت در بحث است.

۲. شاید این حرف‌ها عجیب و غریب باشد ولی هستند از بندگان بزرگ خدا و نه لزوماً انبیاء که یک چیزی می‌دانند اما این که چه جوری می‌دانند بحثی تخصصی است اما می‌دانند که مرضی این فرد خوب نمی‌شود ولی برایش دعا می‌کنند. نه مثل یک دکتر که احتمال می‌دهد این می‌میرد بلکه یقین دارد.

۳. در آیه سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ؛ گفتند روی مخ پدرش کار می‌کنیم و این‌جا برای این که خودشان را لوس کنند می‌گویند: يَا أَبَانَا مَنَعَنَا الْكَيْلُ

۴. (سؤال) آخر جرمش این بود که اسرار هویدا می‌کرد. آن چیزی که می‌خواهند که برای اولیای خدا مطلوب نیست. بعد هم حال‌ها مختلف است. صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق؛ بحث حال مهم است. بعضی فکر می‌کنند که باید حتماً یک دیسپلین خاصی را رعایت بکنند! بعضی وقت‌ها عباى ائمه در سر نماز کج می‌شده و صاف نمی‌کردند. وقتی علت را می‌پرسند می‌گویند: حال ما یک جوری بود که اقتضای این را نداشت و گاهی هم عبایشان را صاف می‌کردند که بد است جلوی این وجود منظم نباشیم! و این برای پیچاندن خلق الله نبوده! بلکه واقعاً حال این جوری اقتضا داشت.

ما یک استاد اخلاقی داشتیم که به ما می‌گفت: هرچه حالت آمد همان را بگو! بحث غیبت و جوک خلاف نیست، بحث این است که مثلاً اگر وسط سخنرانی خنده‌ات گرفت، نگو الان دیسپلین سخنرانی اجازه نمی‌دهد! این رفتارهای آقای امجد به خاطر این است که او صوفی است و مزاحم حالات خودش نیست. گاهی حالی به او دست می‌دهد که کنار سفره نشسته و دست به غذا نمی‌برد. این حالات خط‌کش هم ندارد که چرا آن‌جا این‌جوری کردی و این‌جا این‌جوری؟ گاهی حالی به او دست می‌دهد که کنار سفره می‌گوید: دست زدن به این خوان نعمت بی‌ادبی است. این بستگی به حال دارد و حال تعیین می‌کند که چه کار بکند.

۵. از ائمه و پیغمبر می‌پرسیدند که این همه که شما استغفار می‌کنید، مگر نمی‌دانید که بهشت می‌روید؟ گفتند: می‌دانیم ولی دوست داریم و چون خدا دوست دارد گریه و استغفار می‌کنیم. در همه‌اش نخواستن دارد یک تکبر و تعنتی اتفاق می‌افتد. گاهی حال اقتضای خواستن دارد، لذا بحث حال را در نظر بگیرید. اگر فیضی آمد آن فیض را در نظر بگیرید! گاهی با یک شعر، یا یک آیه فیضی می‌آید که تمام مراتب وجود را از عقل گرفته تا روح و نفس حاکم بر جوارح را منور می‌کند و گاهی فیض تا خود جوارح می‌آید. این که داریم معارف انسان را صبیح‌الوجه می‌کند، برای همین است؛ یعنی فیض تا صورت می‌آید. شاید دیده باشید وقتی به یک ولی خدا فیضی دست می‌دهد، نورانیت قابل احساسی در صورتش دیده می‌شود و آن‌جا می‌فهمید یک فیضی آمده. ممکن است وقتی یک شعر یا یک آیه وقتی می‌آید، دیگر نمی‌توانی روی صندلی بنشین؛ یعنی فیض ممکن است بیاید و تا اندام فرد وارد بشود. این اقتضای حال است و هرگز دیسپلین‌پذیر نیست که در حالات عرفا آمده است.

ممکن است برسید چرا انبیاء این کارها را نمی‌کردند؟ چون آن‌ها دریا هستند و با یک کاسه آب در آن‌ها موجی نمی‌افتد، ولی اگر دیدید یک ولی خدا بلند شد و شروع به سماع کرد، هیچ اشکالی ندارد. آن سماعی که اشکال دارد این است که خودش شروع به سماع کند. برای هر چیزی الکی خط‌کش نگذارید که رقص که حرام است! ولی خدا که نمی‌رقصد! بعضی در هروله حج بین صفا و مروه حالاتی دارند.

۶. مثل کانال کولر که وقتی جلوی آن می‌ایستی، خود کولر به شما باد می‌زند نه کانال کولر! ما هم جلوی ضریح امام رضا می‌ایستیم ولی خدا فیض می‌دهد. خدا می‌دمد و باید هم این‌جا بایستی و گدایی کنی منتها حواست باشد که گدایی از کانال نیست گدایی از کولر است. گدایی از کسی است که دیده نمی‌شود و اصل آن است: جان فدای آن که ناپیداست باد!

۷. اهمیت قسم در این زمان با ۵۰ سال پیش فرق دارد. الان طرف به ۱۲۴ پیغمبر که قسم می‌خورد، این قسم به هیچ چیز حساب نمی‌شود! یعنی نه خودش حساب می‌کند و نه شمایی که این قسم را می‌شنوی؛ چون هرچقدر محکم‌تر قسم بخورد شما می‌فهمی صددرصد دروغ می‌گوید. ما آیه داریم که وَكَلَّا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ (بقره: ۲۲۴)؛ خدا را در معرض قسم‌هایتان قرار ندهید! اصلاً قسم نخورید. در مورد امام محمدباقر از امام جعفر صادق آمده که وقتی می‌خواستند همسرشان را که به حضرت علی فحش می‌داده، طلاق بدهند، می‌گوید مهر من چند هزار سکه بوده و حضرت می‌گویند: این نبوده. طبق

محکمه قضا باید حضرت قسم می خوردند ولی حضرت می گویند ما کسی نیستیم که برای چند سکه قسم بخوریم (ما پای خدا را برای چند هزار سکه وسط بکشیم؟) بردارید پولها را به او بدهید!

قدیمها این جور نبوده. ما شنیدیم که طرف به سبیل خودش قسم می خورده و پای حرف و قولش می ایستاده!

۸. با الان مقایسه نکنید که بگویید: چه فرقی می کند؟ گاه در موقعیت های مختلف فرهنگی فرقی می کند؛ مثلاً ما در شهری در مسافرت جهادی از ما پرسیدند چند تا بچه دارید؟ گفتم: دو تا دختر و بعضی به ما می خندیدند و بعضی ما را می کشیدند کنار و به ما دلداری می دادند، در حالی که برای من فرقی ندارد اما وقتی جامعه شان را بررسی می کنیم می بینیم واقعاً در این جا پسر باید وجود داشته باشد و همسرانشان هم واقعاً پذیرفته بودند که اگر پسر نیاورند، هوو بیاورند؛ چون پسر نقش ویژه در آن جا دارد که با این جا قابل مقایسه نیست و نمی توان گفت چه جامعه جاهلی!

۹. شیطان در مریضی ها با سحر تأثیر دارد. چشم زدن تأثیر دارد. چشم زدن تأثیر دارد، بله می شود با یکسری ورد و ذکر بین زن و شوهر اختلاف انداخت، منتها این که دین چه راهکاری دارد؟ دین توصیه نمی کند که پیش سحر باطل کن و فالگیر و رمال بروید! بلکه بحث صدقه و دعا و احترام به والدین را با می کند. اگر وقتی کاملاً معلوم شد کسی سحر شده، همین علم که جزء علوم محرمات است، گاهی واجب کفایی می شود؛ یعنی یک عده باید بروند این علم را یاد بگیرند و آن هم شما نیستید! خودشان می دانند چه کسانی هستند. دنبال این بحث ها نباشید و عظمت و کرامت متدین را به این بدانید که مثلاً هوا رفت! این ها در دین اصلاً چیز مهمی نیست. این فقط بحث دینی نیست! بودایی هم می تواند بکند. این ها یکسری فن است و آموزشی. در آموزش هم باید پیش این کاره و استاد آموزش دید و گرنه این که کتابی بردارید و بخوانید، خانه و زندگیتان را به هم می زنید؛ مثلاً دایره را برعکس می چرخانید و یکپو تمام چینی های خانه تان می شکنند! این فوت و فن دارد که بعضی از آن می گیرد و بعضی زندگی شما را به گند می کشد و نوعاً کسانی که از سر هوسی در این کار می افتند مثل سگ زندگی می کنند! چون که نباید می کرده و کرده (من خودم پیش این افراد رفته ام!) و ممکن است این ذکر و وردش مشکل کسی را هم حل کند! و با این کار خیلی هم می شود ملت را خر کرد. عظمت معنوی در این ها نیست و این عظمت معنوی را در تواضع فرد می شود شناخت. من یک بار شگردی بلد بودم که طرف وقتی از یک زاویه ای نگاه می کرد، فکر می کرد من روی هوا رفتم. با این که من پام روی زمین بود. بعد من این را به کسی یاد داده بودم که اگر این جوری بایستی این جوری دیده می شود و او که این کار را کرد و خیلی ها التماس دعا به او گفتند. این مسخره بازی ها دین نیست! دنبال این ها نباشید. اصلاً این ها هنر نیست. در بعضی از این ها دعوت به خود است. اگر می بینید کسی دعوت به خود دارد او را قلم بگیرید و اصلاً طرف او نروید! مثلاً کسی هست که استخاره می گیرد و هر که قرآن باز می کند می گوید که چه آیه ای آمده و جوابش هم این است! بزرگان و اولیا از این کارها نمی کنند، مگر به ندرت و کرامت فرد به تواضع و خودشکستن و نماز و اعتقادات اوست.

۱۰. (سؤال) این آموزش خوبی است. گاهی هست که گروهی خودشان را تابلو می کنند و با باهم رفتن و با هم آمدنشان همه را حساس می کنند. زمان ما در دانشگاه بچه های دبیرستان مفید این جوری بودند که ما ۲۳ نفر بودیم که در دانشگاه شریف قبول شدیم. وقتی می خواستیم مسجد برویم مثل یک لشکر بودیم، یا مثلاً ۲۰ نفر هم تیپ یکپو وارد تالار ابن سینا می شدیم، لذا تابلو بودیم و همه اش درباره ما حرف می زدند. ولی وقتی تابلو کردن یک جماعت حساسیت بی خود ایجاد می کند، نباید حساسیت ایجاد کرد.

۱۱. مشاور توحیدی می گوید این جوری درس بخوان و آن جوری ازدواج کن ولی من چیزی را کفایت نمی کنم. این مشاور است که مشاوره می دهد و طرف را به خدا گره می زند. او این توصیه را می کند و شب عجز و لابه اش را هم می کند. و مشاور غیر توحیدی می گوید: من می دانم این کار را بکنی این جوری می شود و اگر نشد بیا پیش من!

الان عرف نیست ولی دکتری که هم بالای نسخه اش بنویسد هوالشافی و بعد نسخه بنویسد و بعد هم بگوید وَمَا أَغْنَىٰ عَنْكُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ؛ این دارو هیچ چیز نیست. من کاری نمی کنم و تو عجز و لابهات را به درگاه خدا بکن؛ یعنی شافی اوست

۱۲. علیه توکل است و نه توکلت علیه و تقدیم ما حقه التأخیر مفید حصر است؛ یعنی فقط به خدا توکل می کنم.

۱۳. یک حرفهایی قرآن و حتی کسی می زند که اگر به شما تطبیق داده نشد، نفی نکنید.

۱۴. برای حضرت علی تعریف می کنند که ابوذر می گفت: من فقر را بیشتر از غنی دوست دارم و مرض را بیشتر از سلامت. (شما این آدم را تخطئه نکنید که عجب آدم ابله!) چون این مقتضای حال اوست و از فقر دارد اشرابی می شود، بعد امیر المؤمنین می گویند: رحم الله ابی ذر، اولاً نمی گویند که بی خود چنین چیزی می خواهد! می گویند: خدا رحمتش کند ولی ما همان را که خدا بدهد دوست داریم. اگر فقر بدهد با فقر حال می کنیم و اگر غنی بدهد با غنی و با سلامت و مرض هم چنین. ما با هر چه خدا بدهد حال می کنیم. این مقام بالاتری است.

۱۵. یکی از احمقانه ترین کارها این است که کسی برای سوادش قیافه بگیرد. این سواد که مال تو نیست! اگر مال توست نگهش دار! ولی با یک پاره اجر تمام حافظه می پرد! آخر کسی که به قول امیر المؤمنین: اوله نطفه و آخره جیفه؛ اول و آخرش نجاست است. وسطش هم معدنی از نجاست که از تمام سوراخ های بدنش کثافت و نجاست می ریزد که منم زدن ندارد! چیز یاد گرفته و برای ملت قیافه می گیرد. فقط تا این وَلَئِبَ عَلَيْهِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ که اثر نعمت خدا باید دیده بشود، مجاز است و دیگر قیافه گرفتن ندارد که این کار قارون است که می گفت: إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عَنِّي (قصص: ۷۸)؛ من خودم ذهن اقتصادی ام را به کار انداختم و پولدار شدم. من علمی دارم که بدم چه کار کنم! اگر با این ها تشابه قلبی وجود داشته باشد، همین داستان است ولی اگر واقعاً گفت هذا من فضل ربی، نه این که فقط سر در خانه اش بزند! بلکه بگوید: این فضل بوده و من باب اعانه و نه روی تلاش من. یک فضلی دادند و گفته اند این

جوری باش و تازه هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ (نمل: ۴۰)؛ که مرا آزمایش کند و این تکه آیه را بالای سر خانه‌ها نمی‌زنند که اتفاقاً همین دلیل فضل است تا ببیند من شکر می‌کنم یا کفران؟ این می‌شود قرآن و وحی! اگر برای ما جدی شود مطلب که خدا دارد یک چیزهایی به ما یاد می‌دهد، هم خدا بیشتر یاد می‌دهد و در این کانال فیض بیشتر قرار می‌دهد و هم کسی چیزی را از خودش نمی‌بیند و این بحث پایه معرفتی دارد که چگونه است که دستور قرآن این است که هرچه بدی هست مال خودت است و هرچه خوبی هست مال خداست و این تقسیمی عادلانه است. مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ (نساء: ۷۹) اگر این فضای معرفتی برای کسی باز بشود، حرف اولیای خدا همین است که وقتی از او بدی سر بزنند به خودش می‌گوید: گند زدی! چه کار کردی؟ و وقتی یک خیر و فیضی به دستش می‌رسد واقعا می‌گوید: ببین خدا چه می‌کند؟ این‌ها زمینه‌های معرفتی‌ای است که قرآن باز می‌کند و ما همین بحث را به نام «مقام وقایه» داریم؛ وقایه یعنی سپر؛ مقام وقایه یعنی هرچه بدی است شما خودت را سپر کن و بگو از خودم است و هرچه خوبی است خدا را جلو بگذارید و بگویید مال خدا بوده. بعد می‌بینید دیگر هیچ چیز برای آدم باقی نمی‌ماند و آن کسی هم که در مقام وقایه هست افسرده نمی‌شود! او مست همین اعتقاد وقایه است و سرتاپا شور است ولی وقتی خواب بد می‌بیند می‌گوید: ببین گند زدی؟ روزت را چه کار کردی؟ ولی وقتی خواب بشری می‌بیند می‌گوید: ببین خدا دارد چه می‌کند؟ این که در مرتبه‌ای نیست که قرص فلوکسیتین بخورد! یک ولی الله نیست که از این قرص بخورد! البته نمی‌گویم اگر کسی این قرص را می‌خورد قطع کند! ولی در یکی از این جلسات کسی که فلوکسیتین می‌خورد، بیکهو قطع کرد و گفت واقعا اگر الا بذکر الله تطمئن القلوب من دیگر قرص نمی‌خورم و نخورد و همه به او می‌گفتند داغان می‌شوی! خودش می‌گفت: من هیچ چیزم نشد! چون با الا بذکر الله تطمئن القلوب داشتم جبران می‌کردم. خدا این جوری است دیگر! مگر می‌گذارد بنده‌ای که با این فکر پیش او می‌آید، گرفتار شود؟ البته گاهی بحث‌های روحی- روانی زمینه‌های جسمی دارد؛ مثلا کارکرد غده تیروئیدش مشکل دارد، یا کسی که خیلی عصبانی است باید برود یک آزمایش تیروئید بدهد! ولی گاهی هم کسی با الا بذکر الله و اعتقاداتش جبران می‌کند.

۱۶. این کسانی که مستجاب الدعوه هستند، شما را در عوالم دیگری می‌بینند؛ مثلا به او می‌گویید من فلان مرض را دارم شما دعا کنید، او اول به عوالم دیگری که فوق این عوالم هست نگاه می‌کند و می‌بیند مرض شما خوب شدنی است و چون این را می‌داند دعا می‌کند و اگر بداند که خوب نشدنی است و شما با این مرض مردنی هستی می‌گوید: من دعا نمی‌کنم. آدم مستجاب الدعوه هرچه تو بگویی که دعا نمی‌کند! کرامتش هم این است که آن عوالم را ببیند. بعضی وقت‌ها هم اگر خیلی به او گیر بدهید می‌گوید: اگر وظیفه من دعا کردن باشد دعا می‌کنم و گاهی می‌گوید: فوت می‌کنم. این فوت کردن هم برای خودش رمز و رازی دارد. این که در روایات داریم این دعا را به آب، یا نبات بدمید. این دم گرم و نفس استاد، رازش در این است که این دعا که از زبان او خوانده می‌شود قابلیت سریان دارد. این قدر هم روشنفکر بازی در نیاورید که یعنی چه؟ غذا می‌خواهید بخورید بسم الله بگویید و به غذا بدمید. این اسراری که در پس این ادعیه هست، قابل سریان در نفس هست و اصلا بحث نفس بحث مهمی است که عرفا زیاد بحث می‌کنند که این دعا را بخوانید و به بچه هایتان فوت کنید! این‌ها اسراری دارد که در جای خودش قابل تبیین است، پس هرچه ائمه می‌گویند انجام بدهید!